

عوامل تحصیل کمال از منظر صدر المتألهین

مهدی عبداللّهی*

چکیده

تکامل انسان ره آورد اراده خود اوست و انسان تنها از طریق افعال جوارحی و جوانحی خود می تواند استعداد های نهفته اش را به فعلیت برساند. صدر المتألهین بنیان گذار حکمت متعالیه، افزون بر نظریه پردازی درباره کمال نهایی انسان که آن را به «فنا فی الله»، یعنی تحصیل علم حضوری به خداوند متعال می داند، در مورد عوامل و موانع وصول به کمال نیز سخن گفته است.

این نوشتار به بررسی عوامل مؤثر در کمال انسان از منظر ملاصدرا می پردازد؛ اما پیش از بیان این امور، به عنوان مقدمه، چهار مسئله دیگر را بررسی می کند که عبارت اند از: نحوه تأثیر عمل در وصول به کمال، لزوم اخلاص در اعمال، جایگاه و مراتب اعمال و لزوم استاد.

عواملی که ملاصدرا در دستیابی به کمال نهایی انسان از آنها سخن گفته است عبارت اند از: تنبه، اراده، ریاضت های شرعی، علوم و معارف الهی، توجه به خداوند و قطع توجه از غیر، عشق و محبت الهی، ذکر و تفکر. کلیدواژه ها: ملاصدرا، انسان، کمال انسان، عوامل تحصیل کمال.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

* دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه باقر العلوم، دریافت: ۸۹/۴/۱ - پذیرش: ۸۹/۷/۱۰

~Ççã-ÜTUQó ~Üççã

ضرورت عمل برای وصول به کمال

بی‌شک تکامل نفس آدمی، اختیاری است و به فعلیت رسیدن استعدادهای او، تنها از طریق افعال جوارحی و جوارحی محقق می‌شود.^۱ از این‌روی، کوچک‌ترین رفتار انسان، در تکامل وی تأثیر دارد. رفتاری که در جهت هدف متعالی او باشد، او را به اندازه خود، به مقصد نزدیک می‌کند. همچنین عملی که در خلاف جهت آن هدف باشد، به همان اندازه، موجب دوری از مقصد می‌شود. بنابراین، هر کس در جست‌وجوی کمال است، باید از اشتغال به غیر آن بکاهد.^۲ این نوشتار درصدد بیان دیدگاه صدرالمتهلین درباره عوامل دستیابی به کمال است. البته نباید انتظار داشته باشیم که وی تمامی عوامل وصول به کمال را تبیین کرده باشد؛ زیرا اولاً وی در چنین جایگاهی نبوده است؛ به همین دلیل، در خاتمه کسرأصنام الجاهلیة پس از بیان ضرورت علم و عمل برای تحصیل کمال، کیفیت سلوک علمی را به اسفار و دیگر کتاب‌های خود ارجاع می‌دهد، اما به دست آوردن چگونگی اعمال برای سلوک عملی را به استنباط از کتاب الهی و احادیث پیامبر ﷺ و آل طاهرینش علیهم‌السلام منوط می‌کند؛^۳ ثانیاً صدرالمتهلین به دلیل دل‌سپردگی به اسلام، تبعیت از شرع مقدس اسلام را برای سعادت ضروری می‌داند؛ به‌ویژه که خود وی نیز به شدت، بدان پایبند بوده است. بنابراین، از دیدگاه او، همه آموزه‌های دینی از برنامه عملی سلوک الی الله هستند؛ هر چند، وی به تمامی آنها اشاره نکرده باشد.

بنابراین، آنچه در ادامه خواهد آمد، نسخه کامل سیر و سلوک نبوده، تنها اشاره‌ای است به امور اساسی و مهمی که سالک الی الله برای نیل به قلّه کمال خویش، در مقام عمل باید بدان‌ها توجه داشته باشد. پیش از بیان راه تحصیل کمال، برای فهم دقیق‌تر دیدگاه ملاصدرا، باید به چند مسئله مهم توجه کنیم:

۱. نحوه تأثیر عمل در وصول به کمال

ملاصدرا، همانند سایر فیلسوفان اسلامی معتقد است نقش عقل عملی در تکامل انسانی، از نوع ایجاد زمینه و جلوگیری از مانعیت بدن است؛ یعنی عقل عملی باید با سیطره بر قوای حیوانی، به ملکه اعتدال دست یابد که در چنین حالتی، بدن حیوانی، مرکبی راهوار برای سلوک به منزل نهایی خواهد بود. کمال عقل عملی، کمال واقعی انسانی نیست، بلکه تنها وسیله‌ای برای احراز آن و مقدمه وصول به آن است.^۴ بر همین اساس، ملاصدرا برای اعمال بدنی مانند زهد، تقوا و سایر عبادت‌ها و انواع ریاضت،

نقشی اعدادی قائل است. وی معتقد است اعمال بدنی مقدمه پیرایش باطن و پالایش درون و صیقل دادن آینه قلب از زنگار شهوت‌ها و تعلقات برای تحصیل معرفت است.^۵ به بیان دیگر، اگر انسان با عبادت ظاهری و باطنی، درون خود را پاک نگرداند، اشتغال نفس به بدن و اشتیاقش به شهوت‌ها سبب تسلط بدن و خواهش‌های آن بر نفس شده، کم‌کم ملکه تسلیم در برابر خواسته‌های جسمانی در وی رسوخ خواهد کرد. روشن است که چنین کسی از مجاورت مقربان درگاه الهی و مشاهده انوار قدسی محروم خواهد شد.^۶ هر چند مقصود اصلی از عبادت، تقرب به معبود حقیقی است، ولی این امر، منوط به ریاضت دادن قوای حیوانی نفس همچون قوه خیال، شهوت و غضب است تا به سبب این ریاضت، قوای حیوانی ضعیف شده، به اطاعت روح درآیند.^۷ به همین دلیل، ملاصدرا در جایی دیگر، غرض اصلی از عبادت را آزاد کردن قلب از شواعل و توجه تام به مبدأ اصلی و اشتیاق به رضوان الهی دانسته است.^۸

بر اساس آنچه گذشت، ملاصدرا معتقد است اگر کسی در سلوک خود تنها به عمل، ریاضت و مجاهدت بدون بصیرت و معرفت بسنده کند، این تصفیه، وبال وی خواهد شد؛ زیرا تصفیه عاری از معارف، موجب ظهور خواطر وهمی و استیلاهی وسوسه‌های نفسانی بر نفس شده، سرانجام تشویش قلب را به دنبال خواهد شد؛ زیرا اگر ریاضت نفس، با حقایق علوم و افکار صحیح همراه نباشد، وقتی نفس تصفیه شد، قلب، به خیالات فاسد چنگ خواهد زد؛ زیرا قلب، بر حالتی واحد سکون نداشته، مدام در حال دگرگونی است. از این روی، وقتی علوم حقیقی در نفس نبودند، قلب شخص عابد، با فکر فاسد خود، تصورات باطل و اوهام دروغین اختراع خواهد کرد، و چه بسا حتی اعتقادات فاسدی در باب ذات و صفات الهی پیدا کند.^۹

۲. لزوم اخلاص در اعمال

موضوع دیگری که درباره اعمال باید بدان توجه کرد، مسئله اخلاص در عمل است؛ زیرا نیست قلبی که به همراه هر عملی وجود دارد، روح عمل و مهم‌تر از آن است^{۱۰} و عمل و عبادت بدون آن، همانند جسد عاری از روح و بذر بدون میوه، بی‌حاصل است.^{۱۱} بدین دلیل، ملاصدرا معتقد است ارزش اعمال بدنی، مرهون نیت قلبی و اعتقادات یقینی است.^{۱۲} از سوی دیگر، اخلاص در عمل، مهم‌تر و تأثیرگذارتر از مشقتی است که صرف خود عمل می‌شود؛ زیرا چه بسیار افرادی مثل صوفیان جاهل و کفار هند که اشتغال به ریاضت‌های مشقت‌بار دارند، در حالی که قطعاً از این سختی‌ها، برای آخرت و کمال حقیقی خود استفاده نخواهند کرد.^{۱۳}

اخلاص، خالص کردن قلب از اغیار است؛ به گونه‌ای که غیر الله در دل شریک نباشد^{۱۴} و عبادت سالک تنها برای خدا باشد.^{۱۵} اخلاص در عبادت به این است که سالک، خداوند را به دلیل الوهیت و از حیث ذاتش که مستحق عبادت است، پرستش کند؛ نه از آن حیث که بخشاینده، نعمت‌دهنده یا انتقام‌گیرنده است. عبادتی خالصانه است که به طمع دخول در بهشت، یا خلاصی از جهنم نباشد؛ اما کسی که خداوند را به یکی دیگر از ابعاد نام‌برده عبادت کند، در واقع بنده بهره‌وری خود و اسیر نفس خویش است.^{۱۶}

به اعتقاد ملاصدرا، اخلاص حقیقی ره‌آورد معرفت است. از این‌روی، اخلاص تنها در حق عالمان ربانی که معرفت یقینی به احوال مبدأ و صفات و افعال وی دارند، ممکن است، ولی دیگران حتی اگر در سایر علوم سرآمد باشند، از آنجا که معرفت‌شان به خداوند متعالی، مبتنی بر ظن و تقلیدی است، اخلاصشان نیز، اخلاص ظنی یا تقلیدی خواهد بود.^{۱۷} حتی عابد اهل ورع با نهایت عبادت و ریاضت‌های بدنی، اگر دارای معارف یقینی نباشد و اعمالش با علوم الهی همراه نشود، اخلاص نیت برایش ممکن نخواهد بود.^{۱۸}

۳. جایگاه و مراتب اعمال

ملاصدرا معتقد است ظاهر بینان، عمل را در جایگاهی بالاتر از مقام واقعی آن نشانده‌اند؛ زیرا به اعتقاد ایشان، علوم مقدمه حصول حالات درونی می‌باشند و خود احوال نیز منشأ انجام اعمال هستند. بنابراین، عمل، غایت و برتر از آن دو می‌باشد. در حالی که حقیقت امر، نزد صاحبان بصیرت به عکس است؛ اعمال برای حصول احوال‌اند، و احوال برای تحصیل علوم. بنابراین، ارزش علوم بیش از آن دو است و احوال نیز برتر از اعمال می‌باشند؛ چون هدف از اعمال، تحصیل احوال است که آنها نیز منوط به پیرایش قلب از موانع و صیقل دادن چهره آن از حجاب‌ها و تاریکی‌ها می‌باشند.^{۱۹}

بنابراین، می‌توان اعمال بدنی و افعال نفسی را با توجه به رابطه آنها با احوال و علوم، رتبه‌بندی کرد. ملاصدرا می‌گوید مقصود اصلی، مکاشفه صورت حق تعالی و معرفت رب است. بر این اساس، هر عملی که موجب نزدیکی نفس به دنیا و شهوات آن و در نتیجه، مایه ظلمت قلب، مانع از مکاشفه و دوری آن از رحمت الهی شود، در شرع «معصیت» نامیده می‌شود؛ اما عملی که موجب نورانی شدن قلب شود و آن را برای مکاشفه حقیقی مهیا کند و نفس را به طلب وجه الله و پرهیز از اغیار برانگیزاند، «طاعت» نام دارد.^{۲۰}

البته مقدار تأثیر افعال در تصفیة قلب، با توجه به احوال و اوقات و اشخاص، فرق می‌کند. برای مثال، چه بسا فردی به دلیل رقت حجاب و لطافت طبع، عمل اندکی قلبش را متأثر و تصفیه کند؛ اما دیگری به علت غلظت حجاب و ضخامت طبعش، از خیل اعمالش تأثر اندکی می‌پذیرد. از سوی دیگر، شاید شب‌زنده‌داری برای کسی مفیدتر از زکات مالی باشد، در حالی که برای شخص دیگر، امر به عکس است.^{۲۱}

۴. لزوم استاد

بنابر آنچه گفتیم، کمال نهایی انسان، تنها با سلوک عملی و با تلاش فراوان سالک محقق می‌شود؛ اما در این میان، باید از لزوم راهنمای دل‌سوز برای سالک غافل نشویم. وصول سالک به مقصد نهایی در گرو اعمال ارادی خود اوست، اما سالک باید تحت راهنمایی استادی قرار بگیرد تا با توشه‌گیری از رهنمودهای وی، بتواند گردنه‌های این راه را پشت سر نهد و به سر منزل مقصود دست یابد.

ملاصدرا معتقد است مبدأ وصول انسان به غایت کمالش، شوق او به کسب علوم و معارف است، اما گاهی انسان به علومی اشتیاق پیدا می‌کند که تأثیری در تکامل وی و نقشی در سعادت واقعی‌اش ندارند، بلکه چه بسا مانع او از کمالش می‌شوند، به همین دلیل، نیاز به طبیعی روحانی، اعم از پیامبر [یا امام] یا شیخ مرشد یا استادی معلم پیدا می‌کند که او را هدایت کند.^{۲۲}

نیاز به استاد، منحصر به حالت پیش‌گفته نیست؛ بلکه مسافر راه خدا، نیاز به همراهی راهنمایی دارد که راه درست را نشانش دهد. آنچه در استفاده سالک از استاد، نقش کلیدی دارد، اعتقاد به اوست. مادام که سالک به استاد خویش اعتقاد نداشته باشد، دری به روی وی گشوده نمی‌شود و از همراهی او نفعی نمی‌برد. از این روی، بر سالک لازم است که به شیخ خود اعتقاد خیر و صلاح داشته باشد و باور داشته باشد که همراهی استاد، مایة نجات او از هلاکت است؛ زیرا پیر طریقت، آگاه به مسیری است که سالک در آن قدم نهاده است. این حالت سالک نسبت به پیر طریقت را «ارادت» می‌نامند.

سالک پس از ارادت به استاد خویش، باید به دستورهای او عمل کند. تبعیت سالک از استاد بدان حد اهمیت دارد که باید همچون بدن مرده باشد که به کلی در اختیار غسل‌دهنده قرا دارد، از این روی، گفته‌اند: «إنَّ المریدَ بینَ یدَیِ الشیخِ ینبغی أنْ یکونَ کالمَیتِ بینَ یدَیِ

الغاسل».^{۲۳} نیاز سالک به مرشدی که تاسی به هدایت وی نماید، همچون نیاز مأموم به امام است. سالک مرید باید چون نابینایی که بر ساحل دریا خود را به راهبری می‌سپارد، به ریسمان استاد چنگ زند و امر خویش را به کلی به وی واگذارد، و از مخالفت وی اجتناب کند.^{۲۴}

عوامل مؤثر در راهیابی به کمال نهایی

تنبيه

انسان پس از ولادت جسمانی، حیوان بالفعل بوده، غرق در شهوات و صفات حیوانی است، از این‌روی، تا از خواب جهالت و غفلت، بیدار نشود و پی نبرد که فراتر از محسوسات، مراتب کمالی در انتظار اوست، هیچ‌گاه روی به سوی کمال نهایی خویش نخواهد کرد؛ تا بارقه‌ای از رحمت الهی، انسان را متوجه حقیقت نکند، سلوکی محقق نخواهد شد و در نتیجه، وصولی رخ نخواهد داد.

اما روشن است که بیداری از خواب جهالت و پای از ظلمت غفلت بیرون نهادن، به کلی در اختیار خود انسان نیست؛ بلکه باید امری از برون، عامل بیداری درون شود، وگرنه تا وقتی انسان به همان حال سابق خود باقی است، پای از ظلمت کده حیوانیت بیرون نخواهد نهاد. باید کسانی وی را از این خواب غفلت بیدار کنند و مبدأ و معادش را به یاد او آورند، و ایشان، انبیا، ائمه، اولیا و سپس عالمان الهی می‌باشند.^{۲۵}

اراده

وقتی انسان از حقیقت وجودی و آغاز و انجام خود آگاه شد و دانست که کمال نهایی او در امری ورای دنیا و خواهش‌های حیوانی نهفته است، از آنجا که براساس فطرتش کمال‌طلب است، شوق وصول به آن مقصد عالی در وجودش موجب می‌شود تا بکوشد به این مرتبه والا برسد.

روشن است مادام که ارادهٔ تحصیل کمالی در انسان ظاهر نشود، به هیچ‌روی درصدد به دست آوردن آن کمال بر نخواهد آمد. دستیابی به هر کمالی، تنها در سایه رفتارهای ارادی خود انسان حاصل می‌شود و هر کمالی که نسبت به آن، اراده‌ای در وجود آدمی نقش نبندد، انسان بدان نخواهد رسید.^{۲۶}

اصل مسئله لزوم اراده در وصول به کمال، امری واضح است، اما توجه به آن، بدین دلیل مهم است که بسیاری از سالکان در مراتب متوسط سلوک متوقف شده، از وصول به غایت نهایی

بازمانده‌اند. به حتم یکی از علل این بازماندن از کمال نهایی، نبود اراده در نفس سالک به مراتب فراتر است. علت این امر می‌تواند دل خوش داشتن به مراتب فروتر یا امری دیگر باشد.

ریاضت در دامان شریعت الهی

ملاصدرا در جایگاه یک فیلسوف مسلمان متعهد، عمل به شریعت اسلامی و التزام به اخلاق اسلامی را از ملزومات سلوک الی الله می‌داند، و معتقد است وصول به کمال، تنها از رهگذر پایبندی به برنامه هدایت الهی محقق می‌شود. دستورالعمل هدایت الهی، از طریق خاتم انبیا و ائمه اطهار علیهم‌السلام در دسترس طالبان سلوک الی الله قرار گرفته است. به همین دلیل، آنان که در پی صعود مدارج کمال و دستیابی به قله «حقیقت» اند، باید سر تعظیم بر آستان نبوت و ولایت فرود آورده، تابع محض «شریعت» محمدی و مطیع کامل اوامر و نواهی ولوی باشند.^{۲۷}

ملاصدرا، بعثت انبیا از سوی خداوند متعالی به سوی انسان‌ها را قوی‌ترین سبب در رهایی نفوس از عالم ظلمات و عروج به عالم بالا دانسته،^{۲۸} معتقد است عمل به شریعت الهی سودمندترین ریاضت برای نفس، و رویگردانی از آن، مستلزم دوری از حق تعالی است.^{۲۹}

همانطور که پیش از این دانستیم، اهمیت افعال به واسطه میزان تأثیرشان در هدف نهایی، متفاوت است. از این‌روی، در میان اعمال شرعی و از میان ریاضت‌های متعدد، چهار امر به اعتقاد اهل سلوک جایگاه ویژه‌ای دارند. بنابراین، سیره عارفان سالک الی الله درباره ریاضت آن بوده است که پس از توبه از گناهان ظاهری، به مدد چهار امر، موانع را از سر راه قلب برداشته، سپس وارد راهی می‌شدند تا پس از پیمودن آن و پشت سر نهادن منازل، به قرب حق تعالی برسند. آن چهار امر عبارت‌اند از: گرسنگی، شب‌زنده‌داری، گزیده‌گویی و خلوت.^{۳۰}

«گرسنگی»، بدان دلیل برای سالک مفید است که از سوپی خون قلب را کاسته، آن را سفید می‌گرداند و این سفیدی قلب مایه نورانیت آن می‌شود و از سوی دیگر، چربی آن را ذوب کرده، موجب رقت قلب می‌شود، و رقت قلب، کلید مکاشفه است؛ چنان‌که قساوت آن، مایه حجاب است. «شب‌بیداری»، نیز موجب صفای قلب و نورانیت آن می‌شود. این پیراستگی قلب به نورانیت حاصل از گرسنگی افزوده شده، قلب را بسان آینه‌ای می‌کند که حقایق در آن ظاهر می‌شوند. در ضمن، بیداری شب، محصول گرسنگی است؛ زیرا که این بیداری با سیری به دست نمی‌آید، و خواب بیش از مقدار نیاز، موجب قساوت قلب شده، آن را می‌میراند. «صمت» بدان دلیل مطلوب است که سخن گفتن، قلب را که طمع فراوانی به تکلم دارد، مشغول می‌کند. از

این‌روی، فراغت برای ذکر و فکر را سنگین می‌شمارد. پس لازم است که این مرض با سکوت معالجه شود. صمت، عقل را بارور کرده، ورع و تقوا را به دنبال می‌آورد. فایده «عزلت و خلوت»، دفع مشغولیت‌ها و کنترل چشم و گوش است که ورودی‌های قلب می‌باشند و مفسد و وسوسه‌ها از مجرای این دو وارد قلب می‌شوند.

گفتنی است ملاصدرا در جایی دیگر درباره فایده‌های فوائد عزلت و درآمیختن با مردم و برتری یکی بر دیگری سخن گفته است. از فواید عزلت، فراغت برای عبادت و فکر، انس‌گیری به مناجات الهی به جای مناجات با خلق، و مشغول شدن به اسرار الهی در آفرینش دنیا و آخرت و ملکوت آسمان‌هاست. امور نامبرده نیاز به فراغت دارند و روشن است که فراغت خاطر، در آمیختگی با مردم نیست. به همین دلیل بود که رسول خدا ﷺ در ابتدای امر، از خلق کناره می‌گرفت و در غار حرا عبادت می‌کرد تا این که نور نبوت در وی تقویت شد و دیگر خلق، او را از خالق باز نمی‌داشت و با اینکه بدنش با خلق بود، قلبش با الله بود.^{۳۱} از سوی دیگر، همانگونه که دانستیم، تمامیت عمل به اخلاص در نیت است. از این‌روی، سالک تا زمانی که به مقام فنا نرسیده و غیر خدا در نظرش، سایه حق تعالی نشده‌اند، برای رهایی از فتنه شهرت و ریا، غالباً نیاز به عزلت و خلوت از خلق دارد.^{۳۲}

علوم و معارف الهی

یکی از لوازم سیر و سلوک الی الله، علوم و معارف الهی است. به تصریح ملاصدرا، «معرفت، ریشه هر سعادت و جهل، اساس هر شقاوت است».^{۳۳} قوت و سرعت سیر سالکان راه خدا نیز براساس نور یقین‌شان است. در نتیجه، تفاوت درجات کمال نیز به تفاوت میزان معرفت و یقین بستگی دارد.^{۳۴}

ملاصدرا علومی را که در این مسیر برای سالک الی الله ضروری است، به دو بخش تقسیم می‌کند: علوم اصالی و علوم آلی؛ منظور از علوم اصالی (علم مکاشفه یا وصول)، علومی است که خود موضوعیت دارند و به شکلی، از سنخ همان مقصد نهایی می‌باشند؛ مانند علم به ذات الهی و صفات و افعالش؛ اما علوم ابزاری (علم معامله یا سلوک)، علوم مربوط به کیفیت عمل به طاعات و ترک معاصی و سیئات است که مقصود از علم به آنها، عمل به آنهاست، و اگر عمل مطابق با آنها نباشد، فایده‌ای بر آنها مترتب نمی‌شود.^{۳۵}

افزایش علوم مکاشفه، موجب ازدیاد بصیرت و نور قلب صاحب آن، افزایش انس او به حق

تعالی و عالم آخرت و اشتیاق به دار ملکوت و وحشت از دنیا می‌شود؛^{۳۶} در حالی که علم متعلق به اعمال، تنها آن مقدار که در مقام عمل بدان نیازمندیم، مفید است. به بیان دیگر، فایده علوم عملی، همان عمل بر اساس آن است. از این‌روی، اگر به آن عمل نشود، وجود آن در نفس، بدان دلیل، که علمی جزئی و متعلق به امور جزئی جسمانی متغیر است، حجاب حق می‌شود و افزایش آن و غوطه‌ور شدن در آن، مایه فراموشی آخرت، مانع بازگشت به جانب قدس و اشتغال به غیر آن در طول عمر می‌گردد.

علوم مکاشفه و معارف الهی عبارت‌اند از: معرفت ذات حق تعالی و صفات کمال و جمال و کیفیت صدور افعالش و شناخت کتب و انبیا و اولیای الهی، یعنی ائمه اطهار علیهم‌السلام، علم به معاد و روز قیامت، معرفت نفس و کیفیت استکمال آن و چگونگی اتحادش با عقل فعال و کیفیت سعادت و شقاوت حقیقی او،^{۳۷} علم به حقیقت بهشت و دوزخ،^{۳۸} شناخت دنیا و فرومایگی آن و علم به آخرت.^{۳۹}

به اعتقاد ملاصدرا، علمی که تحصیل آن بر انسان واجب عینی است، علم یقینی به لقاءالله، وحدانیت او و صفات و افعال اوست و سپس، معرفت عالم انسانی و کیفیت نشئه دنیا و آخرت. از این‌روی، هر که جهل به این امور داشته باشد، ناقص است؛ هر چند در سایر علوم خبره باشد. بنابراین، انسان باید ابتدا علم توحید و خودشناسی تحصیل کند و سپس این معرفت را به تدریج در خود راسخ کند تا اهل مشاهده عینی شود.^{۴۰}

بر اساس اصالت علم توحید و مقدمیت سایر معارف، مراتب این علوم، به حسب نقش‌شان در معرفت الله متفاوت است، زیرا برخی از مسائل، با یک یا چندین واسطه، به برخی دیگر از علوم منتهی می‌شوند تا اینکه در نهایت به علم الهی برسد. از این‌روی، هر معرفتی که فاصله‌اش با معرفت الله کمتر باشد، یعنی واسطه‌های کمتری میان آن دو باشد، برتر از معارفی است که واسطه‌های میان آنها با توحید بیشتر است.^{۴۱}

بر اساس آنچه گذشت، علم به معارف الهی و حقایق توحیدی، از لوازم اساسی سلوک الی الله است و وصول به کعبه محبوب، بدون آنها به دست نمی‌آید؛ اما ممکن است این سؤال به ذهن بیاید که صرف آگاهی از حقایق الهی و معارف ربانی را نمی‌توان کمال نفس به شمار آورد. انسانی که از واقعیات آگاهی پیدا می‌کند، برای مثال، علم به وجود حق تعالی و جهان آخرت پیدا می‌کند، در صورتی که کمال می‌رسد که به دانسته خود «ایمان» بیاورد. علم ذهنی اگر به

ایمان قلبی منتهی شود، موجب کمال نفس می‌شود، اما اگر قلب شخص در برابر یافته ذهنش خاضع نشود و بدان اعتراف نکند، نه تنها این علم او را به کمالی نرسانده است، بلکه سبب شقاوت و سقوط وی نیز خواهد بود؛ زیرا او با این کار، گرفتار کفر جحودی شده است.

پاسخ این است که صدرالمتألهین، ایمان و کفر را با علم و جهل یکی می‌داند. به اعتقاد او، ایمان به مبدأ و معاد، همان معرفت به حق تعالی و روز واپسین است و کفر به آن دو، همان جهل به آنهاست.^{۴۲} البته باید توجه داشت که مبنای وی، ناتمام و مخدوش است؛ زیرا علم، فعل یا انفعال ذهنی است؛ اما ایمان، فعل قلب است؛ علم، انکشاف حقیقت یک امر برای ذهن انسان است، اما ایمان، کرنش و التزام قلب و استکبار نورزیدن دل در برابر آن حقیقت است. در واقع، باید گفت دیدگاه صحیح درباره علم و ایمان آن است که علم، شرط ایمان است، نه عین آن و نه جزء آن.^{۴۳}

توجه به خداوند متعال و قطع توجه از غیر

سالک پس از ریشه‌کن کردن شهوت‌های ظاهری و رذایل باطنی و عزلت و خلوت، گرفتار حدیث نفس می‌شود و وسوسه پیوسته او را به این سو و آن سو می‌کشاند. تنها راه رهایی از این وسوسه، قطع تمامی علایق از دل است و این امر زمانی محقق می‌شود که تمام همتش رسیدن به حق تعالی باشد.^{۴۴} از سوی دیگر، همان‌طور که دانستیم، سعادت حقیقی نفس بدان دلیل که جوهری عقلی است، تنها در عالم الهی یافت می‌شود، نه در عالم حسی. از این‌روی، سالک بلندهمت باید لذت‌های دنیا، بلکه هر دو جهان را رها و درون و قلب خود را تنها متوجه پروردگار خویش کند.^{۴۵}

از سوی دیگر، شرط پذیرش فیض و استعداد قبول رحمت، وجود تناسب میان فیض‌دهنده و فیض‌گیرنده است و هر چه این مناسبت در فیض‌گیرنده شدیدتر باشد، بهره‌وی از فیض وجود بیشتر و حظش از رحمت الهی فراوان‌تر خواهد بود. دوری از درآمیختگی و انس گرفتن با مردم، موجب ایجاد این تناسب با مبدأ اعلی می‌شود. به بیان دیگر، امور جسمانی و دنیوی همگی برای آن است که انسان آنها را در طریق تقرب به حق به کار گیرد؛ بدین شکل که با انواع ریاضت‌های دینی و تدبیرهای حکمی، با امور شهوانی و غضب‌آلود مجاهده کرده، آنها را در جهت هدف خلقتش به کار ببندد. بنابراین، سالک باید توجه به غیر الله را ترک کند و از آنچه باطن او را از حق تعالی بازمی‌دارد، روی بگرداند تا از این طریق با مبدأ اعلی تناسب پیدا کند. از

این‌روی، گفته شده است: «الإستیناسُ بالنَّاسِ غَلَامَةُ الْإِفْلَاسِ»؛ انس گرفتن با مردم، نشانه ورشکستگی است. به همین دلیل، عارفان و اولیای زهد و تقوا، خلوت و دوری از مردم و انقطاع کلی از خلق را برگزیدند، تا بدانچه باید می‌رسیدند، دست یافتند.^{۴۶}

ملاصدرا معتقد است موانع راه، برخی صفات قلب است که ریشه آنها نیز توجه به دنیاست. از این‌روی، سالک الی الله باید آثار این صفات را محو، و صفات نکوهیده را به پسندیده تبدیل کند و قلب خود را از هر گونه تعلق به امور فرومایه و هر آنچه او را از حق تعالی غافل می‌سازد، خالی کند؛ هم خودش را یکی کند؛ به گونه‌ای که فکر و همش، غرق در ملاحظه حق تعالی باشد و غیر الله به ذهنش خطور نکند.^{۴۷} همان‌طور که روی نمودن به سمت بیت خدا، تنها با رویگردانی از غیر آن محقق می‌شود، قلب نیز تنها زمانی رو به خدا می‌آورد که از هر چه جز اوست، فارغ شده باشد.^{۴۸} اگر این حالت مدتی برای سالک ادامه یابد، نفس وی با صعود به عالم ربوبی، ابتدا حقایق مثالی را مشاهده می‌کند و سپس با استمرار ریاضت و مجاهده، به مقام فنا می‌رسد.^{۴۹}

البته باید توجه داشت آنچه در معاشرت با خلق، سالک را به خود مشغول می‌کند، صورت‌هایی است که در نفس سالک حاضر می‌شوند، وگرنه مانعیت صور خارجی، بالعرض است، نه بالذات؛ یعنی واقعیت بیرونی مردم نیست که مانع سلوک انسان می‌شود؛ بلکه صورت‌های ذهنی ایشان است که قلب و ذهن سالک را به خود مشغول می‌کند و از توجه به حق تعالی و سلوک به سوی او بازمی‌دارد. از این‌روی، هر کس که صورت‌های اشیا در نفس وی حاضر شوند و او به آنها توجه کند، در واقع در حال صحبت با اغیار است؛ چه در خانه خالی خود باشد و چه در میان جمع کثیری از خلق؛^{۵۰} در حالی که وقتی سفر اول سالک تمام شد و او با فنای در خدا، خود و تمامی مخلوقات را تجلیات و سایه‌های نور وجود حق تعالی دید، حضور در جمع برای اصل و کامل مشکلی ایجاد نمی‌کند و خلوت و جمع برای وی یکسان خواهد بود.

به گفته ملاصدرا، انسان‌های درست‌کاری که تمام هم خود را صرف اعمال بدنی، عبادت‌های شرعی، وردها و ذکرها می‌کنند، بدون آنکه در این امور و غرض جعل آنها تدبر کنند، به لقای حق تعالی دست نمی‌یابند؛ زیرا هر چند نفوس ایشان، از آلودگی معاصی و صفات نکوهیده پیراسته شده است، ولی چون به دنبال حق تعالی و خواهان وی نیستند و آینه دل را به سوی کعبه مقصود نکرده‌اند، حق تعالی بر ایشان تجلی نمی‌کند. آنچه نصیب این گروه می‌شود، همان

چیزی است که همت خود را صرف آن کرده‌اند؛ یعنی تصحیح صورت اعمال و طاعات و دفع آفت‌های اعمال و عیوب مخفی نفس. قلب این عده، بسان آینه‌ای صاف است که از جهت صورتی که باید در آن نقش ببندد، به جهتی دیگر روی گردانده است.^{۵۱}

به گفته ملاصدرا، هر کس دل از دنیا بکند، به نعمت‌های آخرت و لذت‌های بهشت می‌رسد و هر کس از نعمت‌های آخرت رها شود، به نعمت قرب و شرف وصول نائل، و به لذت لقای پروردگار می‌رسد که هر نعمت و لذتی در کنار آن ناچیز است.^{۵۲}

عشق و محبت

عشق الهی، در سلوک به سوی خداوند جایگاهی بس مهم دارد؛ تا آنجا که برخی گفته‌اند: «راه همان عشق است».^{۵۳} در بخش یاد خدا یادآور شدیم به اعتقاد ملاصدرا، موانع سلوک الی الله، با فرو شدن در یاد حق تعالی و قطع تعلق خاطر از اغیار، رخت برمی‌بندند. این فرو شدن در یاد خدا، با چیره شدن محبت الهی بر قلب حاصل می‌شود؛ به گونه‌ای که سالک، همچون عاشق شیدایی می‌شود که هیچ همی جز معشوق در او نیست.^{۵۴} قلب محب واقعی خداوند متعال، غرق غرق در انس و محبت اوست؛ مثل عاشق سرگشته‌ای که زبانش در تکلم با خلق است، ولی باطنش با یاد دوست همنشین است.

از سوی دیگر، گفتیم که اعمال، تنها با نیت پاک و اخلاص انگیزه، سالک را به مقصد نهایی می‌رسانند. اینک باید بدانیم که اخلاص کامل در حرکات و عبادات و نیت خالی از اغراض نفسانی، متوقف بر محبت تام به حق تعالی و خالص کردن حب خود نسبت به اوست که خود محبت خالص نیز، متوقف بر اکتساب معارف ربانی و حقایق الهی است.^{۵۵}

سالک الی الله ابتدا باید با کسب علوم الهی، پروردگار خویش را به صفات جمال و جلالش به خوبی بشناسد تا در پی این معرفت، محبت به او پیدا کند؛ زیرا دلدادگی به هر امری، در گرو شناخت صحیح آن است. پس از آنکه سالک، معبود خویش را شناخت و دانست هر جمال و کمالی از اوست و او منبع بی‌پایان تمامی کمالات است، و هر چه جمال و کمال در غیر او مشاهده می‌شود نیز از او، بلکه رشحه و بارقه‌ای از کمال اوست، درمی‌یابد که محبت اصیل و راستین تنها شایسته اوست، و غیر او نیز تنها بدان دلیل که سایه‌های وجود اویند سزاوار محبت سالک‌اند. وقتی چنین محبتی در دل سالک جای گرفت، روشن است که دیگر برای غیر او کاری نخواهد کرد؛ زیرا هم و غم یک دلدادۀ واقعی، کسب رضایت معشوق است و بس.

به گفته ملاصدرا، «عشق» عبارت است از خرسندی به تصور یک شیء موافق، اعم از اینکه، آن شیء عقلی یا حسی، حقیقی یا خیالی باشد؛ اما «شوق» عبارت است از تقاضای کامل شدن این تصور و حرکت برای ازدیاد آن خرسندی. پس شوق، همراه قصور و نقص است و هر کس مشتاق امری است، به بخشی از آن امر مطلوب دست یافته، فاقد بخشی دیگر است، برای مثال، شخص تشنه، ابتدا سیراب بودن را تصور می‌کند و با این تصور، سیراب بودن به نحوی ضعیف برای وی حاصل می‌شود که این حصول ضعیف موجب تقاضای حصول کامل آن می‌شود.^{۵۶}

بنابراین، این شوق وصول به مقصد است که سالک را به سلوک وامی‌دارد؛ معرفتی که عقل انسان را سیراب می‌کند، تشنگی اشتیاق وصول به غایت را در قلب او می‌ریزد و این شوق، او را به سیر به سوی حق تعالی وامی‌دارد. اگر انسان شناخت به حق تعالی و محبت به او نداشته باشد، سلوک به سوی او ناممکن است.^{۵۷}

حرکت هر متحرکی به سوی یک مقصد، در گرو اشتیاق طبیعی یا اختیاری آن متحرک به مقصد مزبور است. هر چه این اشتیاق به مقصد و شوق وصول به آن، در وجود متحرک خروش بیشتری داشته باشد، حرکت وی نیز شدیدتر خواهد بود. بر این اساس، هر چه شراره آتش اشتیاق سالک الی الله به ذات احدیت در دل او بیشتر زبانه بکشد، و محبت حق تعالی سراسر وجود او را پر کرده باشد، حرکت او به سوی حق تعالی سریع‌تر، و بهره‌مندی او از دیدار محبوب شدیدتر خواهد بود.^{۵۸}

اگر شوق به خدای متعال و تقاضای معرفت جلال و جمال او در دل کسی پیدا شود، این عشق را بر تمامی امور مقدم می‌دارد و بهشت معرفت حق تعالی را بر بهشتی که محل برآوردن شهوات حسی و خیالی است، ترجیح خواهد داد. البته همان‌طور که شهوت آمیزش، پس از عبور از مرحله کودکی و رسیدن به درجه بلوغ در انسان ایجاد می‌شود، اشتیاق به لقاءالله و معرفت ذات و صفات و افعال او نیز پس از پشت سر نهادن برخی نشئات و انتقال از حیوانیت به فرشته‌سانی در انسان به وجود می‌آید. پس از آن که عقل از قوه و استعداد به مرتبه بالفعل رسید، انسان به بلوغ در شهوت معرفت می‌رسد و دیگران در مقایسه با او بسان خردسالان هستند. پس هر کس این شهوت در وجودش نباشد، یا کودکی است که عقل وی کامل نشده، یا این که ظلمت دنیا و شهواتش فطرت اصلی وی را فاسد کرده است.^{۵۹}

با توجه به اهمیت جایگاه محبت الهی، انسان نباید در ادعای محبت الهی از فریب شیطان و نفس، خود را در امان بداند؛ بلکه از آنجا که لازمه جای گرفتن محبت در قلب، آشکار شدن آثار

آن بر اعضا و جوارح است، باید صدق ادعای خود را بیازماید. برخی از نشانه‌های محبان واقعی عبارت‌اند از:

علاقه به مرگ و کشته شدن در راه خدا؛ خلوت و انس با مناجات خداوند و تلاوت قرآن و مواظبت بر شب‌زنده‌داری؛ مواظبت بر طاعت محبوب و تقرب جستن به او از طریق نوافل و مقدم داشتن خواسته‌های او بر خواهش‌های خود؛ محبت به علم، به خصوص علم به مبادی عالی و علم‌النفس و نیز محبت به عالمانی که می‌توان سراغ محبوب را از ایشان گرفت؛ شفقت بر خلق خدا و مهربانی با بندگان او و بغض با دشمنانش؛ غلبه هیبت الهی بر وجود محب؛ کتمان محبت و اجتناب از ادعا و دوری از اظهار وجود محبت.^{۶۰}

بنابر آنچه گفتیم، سالک نباید به اندکی از اکسیر حب الهی بسنده کند، بلکه باید به جد و جهد تمام، در ازدیاد محبت که در واقع مرکب سلوک اوست، تلاش کند. هر چه شوق سالک به لقای حق تعالی بیشتر باشد، انجذاب او به این مقصد نیز قوی‌تر خواهد بود.^{۶۱} افزایش محبت موجود در دل، در گرو دو امر است:

الف) تقویت معرفت به حق تعالی: مقدار و شدت و ضعف محبت سالک به حق تعالی، به شناخت او از خداوند بستگی دارد. هر چه معرفت سالک قوی‌تر و وسیع‌تر بوده، بر دلش استیلاء داشته باشد، محبت وی نیز شدیدتر خواهد بود. سالکی که پس از پیراستن دل از اشتغالات، بذر معرفت را در دل نشاند، بسان کشاورزی است که پس از زدودن علف‌های هرزه، بذر را در زمین کاشته است. بذر معرفت در چنین قلبی، درخت محبت را به بار خواهد آورد.

ب) قطع وابستگی‌ها و پیراستن قلب از محبت دنیا: قلب انسان بسان یک ظرف است؛ روشن است ظرفی که تنها گنجایش کامل یکی از دو مظرّف را دارد، نمی‌توان هر دو مظرّف را به تمامی در آن جای داد. از سوی دیگر، هر چه از یکی از آن دو مظرّف در آن ظرف بریزیم، به همان مقدار، جا برای مظرّف دیگر کم می‌شود. دل انسان نیز هرگز ظرفیت محبت حق تعالی و محبت دنیا را ندارد؛ به هر مقدار که غیر خداوند، قلب را تصرف کرده باشد، از میزان محبت الهی در دل کاسته می‌شود؛ قلب به مقداری که به غیر یاد خدا اشتغال داشته باشد، از ذکر او خالی می‌شود. بر این اساس، تنها محبت تام به خداوند متعال دارد که قلبش فقط مالا مال از محبت الهی باشد.^{۶۲} چه زیبا سروده است ملاصدرا:

آن‌ان که ره دوست‌گزیدند همه در کوی شهادت آرمیدند همه
در معرکه دو کون فستج از عشق است هر چند سپاه او شهیدند همه^{۶۳}

ذکر

یکی دیگر از اموری که سالک الی الله برای وصول به لقای الهی، نیازمند آن است، «ذکر» و یاد حق تعالی است. اهمیت یاد خدا تا اندازه‌ای اساسی است که صاحب‌نظران آن را برترین اعمال روحی و بدنی دانسته‌اند.^{۶۴} شاید این برتری بدان دلیل باشد که به گفته ملاصدرا، مداومت بر یادآوری یک شیء و تکرار اسم او، موجب وصال به او می‌شود. از این‌روی، گفته‌اند: «عبادت محبت می‌آورد و محبت سبب رؤیت می‌شود». در واقع، ذکر از آثار محبت است؛ زیرا محبت سبب می‌شود محب به یاد محبوب باشد و از نشانه‌های محبت، ذکر محبوب است. از این‌روی فرموده‌اند: «هر کس چیزی را دوست داشته باشد، فراوان یادش می‌کند».^{۶۵}

از سوی دیگر، ذکر حق تعالی نوری است که شیطان از آن دوری می‌کند؛ همچون حیوانی که از آتش دوری می‌کند. ذکر به منزله صیقل دادن قلب، و غفلت از خداوند متعال به منزله کدورت آن است. بر این اساس، هر گاه قلب مکدر شود، شیطان به دلیل وجود کدورت و ظلمت، در آن قلب طمع می‌کند؛ اما صفای قلب، محفوف به یاد خداست؛ همچنان که ستارگان مایه نورانیت آسمان می‌باشند.^{۶۶}

ملاصدرا معتقد است تفکر همان ذکر حقیقی قلبی است؛ زیرا حقیقت انسان و روح او، همان باطن و سر اوست؛ نه بدن و هیكل محسوسش. از این‌روی، ذکر حقیقی، ذکری است که به زبان قلب و با احضار و خطور دادن صورت مذکور در خاطر باشد.

ملاصدرا در ذیل آیه «وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ ذِكْرًا كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ» (جمعه: ۱۰) فرموده است: «امر به بسیار به یاد خدا بودن، از آن‌روست که اموری همچون تجارت و خوردن و آشامیدن و غیره، بندگان را از معرفت الله و عبودیت وی بازدارند و همت ایشان، از ترقی به عالم ربوبی منصرف نگردد».^{۶۷} به اعتقاد او، تنها حکیمان عارف بالله به مقتضای این آیه شریف عمل کرده، بر یاد الهی مداومت دارند؛ زیرا غیر ایشان، اشتغال دائم به غیر خداوند و آیات و افعال او داشته، غرق در صنایع علمی و عملی خود هستند؛ اما حکیم الهی به مقتضای علمی که بدان مشغول است، در تمام عمر خود، مشغول به حق تعالی است و تمام همتش صرف کشف توحید او و تقدیس صفات و احکام افعالش می‌شود؛ حال آنکه عشق حق تعالی و معرفت ذات او، داخل در موضوعات سایر علوم و صنایع نیست.^{۶۸}

ملاصدرا معتقد است ذکر خداوند، مراتبی دارد که هر مرتبه‌ای نیز، اثری مخصوص به خود دارد؛ این درجات عبارت‌اند از:

۱. ذکر زبان: که همان اقرار زبانی است و نتیجه آن، حفظ جان و امنیت مالی است.
۲. ذکر ارکان: که عبارت است از اشتغال جوارح بدن به طاعات و عبادات، و نتیجه آن رسیدن به ثواب‌های بهشتی است.
۳. ذکر نفس: که عبارت است از تسلیم شدن نفس در برابر اوامر و نواهی الهی، و نتیجه آن نور اسلام است.
۴. ذکر قلب: تبدیل اخلاق نکوهیده و تحصیل ملکات پسندیده، که نتیجه آن محبت به حق تعالی و اتصال به جناب اوست.
۵. ذکر روح: فرو رفتن در ذکر و محبت الهی است که نتیجه آن حصول معرفت توحیدی و تقرب به اوست.
۶. ذکر سر: ارزانی داشتن وجود خود و فنای فی‌الله است که نتیجه آن شهود جمال حق تعالی و بقای به اوست.

حقیقت ذکر که در آن ذکر، ذاکر و مذکور متحدند، همین مرتبهٔ اخیر است که در واقع غایت کمال است.^{۶۹} بالاترین مرتبهٔ ذکر زمانی محقق می‌یابد که مذکور به شدت در قلب ذاکر جای گرفته باشد؛ به گونه‌ای که قلب ذاکر نه تنها به ذکر خود توجه نداشته باشد، بلکه به خود ذاکر، یعنی قلب نیز توجه نکرده، به کلی غرق در مذکور باشد. از این‌روی، اگر سالک در اثنای ذکر، به ذکر توجه کند یا به ذهنش خطور نماید که فنای از خود پیدا کرده، در واقع از مقصود بازمانده و از حرکت ایستاده است؛ زیرا غایت نهایی آن است که سالک ذاکر، از خود غایب شده، حتی جوارح ظاهری و حالات باطنی خود را احساس نکند و از این فنای خود نیز فانی شود. پس فنای از فنا، غایت فناست که بقاء، نتیجهٔ آن است.^{۷۰}

نتیجه آنکه ذکر در ابتدا، سیر به سوی خداوند است که هدایت الهی را به دنبال دارد؛ اما پس از آن، سیر در حق تعالی یعنی فنا و غرق شدن در اوست که در اوایل به صورت برق زودگذر است؛ اما اگر استمرار یافت، به صورت ملکه درآمده و سالک به عالم اعلیٰ عروج می‌کند.^{۷۱} اگر سالک در ابتدای سلوک به یاد حق تعالی همت گمارد، بدانجا می‌رسد که هیچ امر محسوس یا معقولی غیر از حق تعالی در ادراکش حضور نمی‌یابد؛ حتی خود را نیز ادراک نمی‌کند؛ بلکه همین عدم ادراک خود را نیز نمی‌فهمد؛ حتی متوجه نمی‌شود که خدا را درک می‌کند، بلکه تنها و تنها خداوند را درک می‌کند؛ زیرا ادراک ادراک حق تعالی، در واقع حجاب و غفلت از حق است و در نظر آوردن وصال به او، عین فراق اوست.^{۷۲}

ملاصدرا در مقام تعریف ذکر و نتیجه مترتب بر آن می‌گوید:

مقصود از ذکر آنکه در سلوک عرفانی مطلوب است، آن است که سالک، خداوند متعالی را به زبان یاد نماید؛ در حالی که قلب و روح و تمامی قوای ادراکی‌اش نیز حاضر باشند؛ به نحوی که بنده به کلیت خود متوجه پروردگارش باشد که نتیجه آن نفی خواطر و انقطاع حدیث نفس از اوست. اگر با رعایت شرایط مقرر، همچون تخلیه قلب از متاع دنیا، نیالودن شکم به حرام، تنظیف لباس و بدن از آلودگی‌ها و پالایش نفس و روح از خبایث و زدودن وسواس از عقل و سر خود، به همین روش به ذکر ادامه دهد، ذکر از زبان، به قلب منتقل می‌شود و همچنان که ذکر مزبور را به زبان تکرار می‌کند، قلب نیز همراهی می‌کند تا اینکه آن کلمه در قلب ریشه می‌دواند و نور معنای آن، هر گونه حدیث نفسی را می‌زداید. پس اگر ذکر مزبور بر قلب چیره شد، قلب در حال سکوت زبانی نیز متذکر می‌شود و به سبب ریشه دواندن آن در جوهره قلب، نور یقین در قلب سالک ذاکر جای می‌گیرد تا اینکه، حق تعالی از ورای پرده‌های غیب بر وی تجلی نموده، باطنش به نور حکمت روشن می‌گردد. عرفا، این مرحله را «تجلی افعالی» می‌نامند. اگر این حالت استمرار بیابد، حجاب‌ها به تدریج کنار می‌روند و پرده‌ها یکی پس از دیگری از مقابل وی رخت برمی‌بندند تا اینکه، به «تجلیات اسمائی و صفاتی» و سپس «تجلیات ذاتی» دست می‌یابد.^{۷۳}

افزون بر آنچه درباره اهمیت، مراتب و تحلیل ذکر گذشت، ملاصدرا به طور خاص درباره برخی اذکار نیز سخن گفته است.^{۷۴} البته توجه به این نکته مهم ضروری است که سالک باید زیر نظر استاد فن مشغول به ذکر شود، و اوست که با توجه به حالات سالک، ذکر مناسب به وی تلقین می‌کند.^{۷۵}

تفکر

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، نفس در ابتدای تکون خود، عقل هیولانی است و به تدریج استعداد عقلی او به فعلیت می‌رسد؛ تا اینکه به مرتبه عقل بالفعل نائل شود. این خروج از قوه به فعل و حرکت استکمالی در سایه تفکر محقق می‌شود.^{۷۶} به اعتقاد ملاصدرا، مراد از عمل به معلوم در روایت «من عمل بما علم، وَرَّثَهُ اللهُ عِلْمَ ما لایعلم»، همان تفکر در معلوم است. وی می‌گوید:

اگر انسان با مراجعه پی‌درپی به علوم خود، قلب را تمرین داده، آن را به نرمش و خضوع و خشوع وادارد، نورانیت و صفای آن به تدریج بیشتر می‌گردد. و به همین جهت است که طبق روایت نبوی مزبور، تفکر برتر از عبادت است. و آن حضرت،

امیرالمؤمنین علیه السلام را سفارش به تکثیر علوم نموده، فرمودند: «یا علی، إِذَا تَقَرَّبَ النَّاسُ إِلَى خَالِقِهِمْ بِأَنْوَاعِ الْبِرِّ، تَقَرَّبَ إِلَيْهِ بِأَنْوَاعِ الْعَقْلِ تَسْبِقُهُمْ»؛ یعنی آن هنگام که مردم، خود را در تکثیر خیرات بدنی به سختی می‌اندازند، تو به تکثیر علوم - از طریق به‌کارگیری عقل - مشغول شو تا از ایشان پیشی بگیری.^{۷۷}

وصول به کعبه مقصود و دیدار معبود، تنها با سیر علمی به قدم فکر و تأمل ممکن است؛ نه به مجرد حرکت‌های ظاهری بدن که حاصل آن، تنها سختی‌های سفر است؛ بدون آنکه ره‌آورد آن، تحصیل توشه‌ای برای آخرت باشد.^{۷۸}

ملاصدرا شیوه رایج یادگیری از استاد بشری را «تعلم خارجی»، و در برابر آن، تفکر را «تعلم داخلی» می‌خواند و معتقد است تفکر باطنی، به منزله تعلم ظاهری است؛ جز اینکه یادگیری، استفاده از شخصی جزئی، یعنی استاد است؛ اما تفکر، استفاده از نفسی کلی است که تأثیر وی شدیدتر و از همه عالمان و خردمندان، در تعلیم قوی‌تر است.

به باور وی، اگر انگیزه‌های جسمانی قوای بدنی همچون شهوت و غضب، بر نفس غلبه داشته باشند، متعلم نیازمند مشقت فراوان، طول کسب و کثرت یادگیری است؛ اما اگر عقل بر انگیزه‌های حسی غلبه کند، جویای علم یا فکری اندک از یادگیری فراوان بی‌نیاز می‌شود.^{۷۹}

بر این اساس، ملاصدرا معتقد است سالک الی‌الله، افزون بر آنکه باید به شیوه رایج تعلم، علوم و معارف الهی را از اهل علم و آثار زبانی و قلمی بیاموزد، باید با پیراستن ضمیر نفس و زدودن آلودگی‌های آن، به تفکر بپردازد و کسب فیض معارف از مبادی بالا کند.

ملاصدرا درباره اهمیت تفکر می‌گوید کسی که به معرفت به مبدأ و معاد و اعتقاد به ثواب نیکوکاران و عقاب گنه‌کاران دست یابد، شوق به تکمیل نفس خویش و وصول به ثواب الهی پیدا می‌کند، از این‌روی، شهوت‌های ظاهری و رذایل باطنی خود را ریشه‌کن کرده، سپس روی به خلوت آورده و می‌کوشد از هر امری که طبیعت او را وسوسه می‌کند، دوری گزیند. از این‌روی، به مراقبه و ذکر می‌پردازد و این حالت موجب می‌شود که او تمامی مقاصد و اغراض خود را یکی کند و تنها شوق به حق تعالی را در دل داشته باشد.

اما کسی که در طلب خداوند متعال برمی‌آید، تا زمانی که در زمره اهل تفکر و علم درنیاید، ناقص و محروم بوده، اوراد و اذکار پیاپی و نمازهای پشت سر هم او را به مقصد نخواهد رساند؛ بلکه او در کنار این امور، نیازمند حضور قلب با افکار معنوی و حرکت باطنی است؛ زیرا

تفکر باطنی و مناجات سرّ با خداوند است که قلب را در خود فرو برده، نفس را به تسخیر درمی آورد، نه اوراد ظاهری.^{۸۰}

به اعتقاد ملاصدرا، همان گونه که رسول الله ﷺ فرمودند: «تفکر ساعة خیر من عبادة سنتین سنّة»،^{۸۱} تفکر به دو جهت از عبادت برتر است: اول اینکه، تفکر سبب وصول به خود حق تعالی است؛ اما عبادت مایه وصول به ثواب الهی است، و آنچه سبب رسیدن به خداوند است، به حتم برتر است از آنچه موجب رسیدن به غیر اوست. دوم اینکه تفکر عمل قلب است؛ اما طاعت عمل جوارح است، و چون قلب والاتر از جوارح است، پس عمل آن نیز برتر از عمل جوارحی است.^{۸۲} نتیجه آنکه وصول به مقصد نهایی، جز از راه تفکر در معارف حقیقی و تأمل در آیات ربوبیت الهی و ادراک حضور او محقق نمی شود.^{۸۳}

در سلسله مراتب سلوک، پس از آنکه در نتیجه اشتغال به ذکر، باب مشاهدات به روی سالک باز می شود، نوبت به تفکر می رسد. پس از اشتغال سالک به ذکر خداوند متعال، اگر استاد سلوک، وی را اهل ذکاوت و کیاست یافت، او را به تفکر امر می کند تا او خود به حقیقت دست یابد. استاد در این مرحله باید بسیار دقت کند؛ زیرا این مرحله از موقعیت های خطر است؛ چه بسا میردانی که به ریاضت مشغول شده، با غالب شدن خیالی فاسد بر آنها هلاک شدند.^{۸۴}



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. صدرالدین محمد الشیرازی، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، ج ۹، ص ۱۲۵، ۳۶۸؛ همو، *المبدأ و المعاد*، ص ۳۷۹-۳۸۰.
۲. صدرالدین محمد الشیرازی، *المبدأ و المعاد*، ص ۴۸۰-۴۸۱؛ همو، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، ج ۹، ص ۱۳۶-۱۳۷، ۳۰۳؛ همو، *أسرار الآیات*، ص ۲۱۳.
۳. صدرالدین محمد الشیرازی، *کسر أصنام الجاهلیة*، ص ۲۲۰.
۴. همو، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، ج ۹، ص ۲۸۵؛ همو، *شرح أصول الکافی*، ج ۱، ص ۴۲۳.
۵. همو، *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۴، ص ۴۲۳؛ ج ۵، ص ۱۱۲، ۲۷۵؛ ج ۶، ص ۱۰۴، ۲۴۵، ۳۰۶؛ همو، *شرح أصول الکافی*، ج ۱، ص ۱۷۲، ۳۱۷، ۳۷۵-۳۷۶؛ ج ۲، ص ۱۵، ۲۰۵؛ همو، *مفاتیح الغیب*، ج ۲، ص ۵۴۸؛ همو، *رساله سه اصل*، ص ۶۹۰.
۶. صدرالدین محمد الشیرازی، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، ج ۱، ص ۳.
۷. همو، *شرح أصول الکافی*، ج ۲، ص ۵۰۹.
۸. همو، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، ج ۹، ص ۲۳۱.
۹. همو، *شرح أصول الکافی*، ج ۲، ص ۲۰۵.
۱۰. همان، ج ۱، ص ۲۴۹؛ همو، *مفاتیح الغیب*، ج ۲، ص ۷۷۷، ۷۷۸.
۱۱. صدرالدین محمد الشیرازی، *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۴، ص ۶۲؛ همو، *الواردات القلبیة* (در ضمن الرسائل)، ص ۲۱۹.
۱۲. همو، *شرح أصول الکافی*، ج ۲، ص ۳۷۸؛ همو، *کتاب العرشیة*، ص ۷۲.
۱۳. همو، *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۳، ص ۵۳.
۱۴. همان، ج ۶، ص ۱۰۳.
۱۵. همان، ج ۱، ص ۲۸۲.
۱۶. صدرالدین محمد الشیرازی، *ایقاظ النائمین*، ص ۶۷-۶۸.
۱۷. همو، *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۴، ص ۳۲۹؛ همو، *المبدأ و المعاد*، ص ۵۵۶.
- البته این سخن ملاصدرا، بدان معنا نیست که اعمالی که تنها لوجه الله نیستند، هیچ ارزشی ندارند و آن عده از مؤمنان که به امید ثواب بهشت و نجات از عذاب جهنم به طاعت و عبادت مشغول اند، نتیجه‌ای بر اعمالشان مترتب نمی‌شود، بلکه سخن وی ناظر به کمال نهایی است، و الا اعمال این دسته نیز مستلزم وصول به درجات متوسط همچون وصول به بهشت و دوری از جهنم خواهد گردید. به همین جهت، ملاصدرا از مراتب اخلاص نیز سخن گفته است، ولی به ما جهت عدم ارتباط مستقیم با کتاب حاضر، از ذکر آن خودداری کردیم. (ر.ک: همو، *شرح أصول الکافی*، ج ۱، ص ۴۶۶-۴۷۱)
۱۸. صدرالدین محمد الشیرازی، *کسر أصنام الجاهلیة*، ص ۱۰۹.
۱۹. همو، *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۵، ص ۱۰۷-۱۰۸.
۲۰. همان، ج ۱، ص ۲۵۰-۲۵۱؛ ج ۵، ص ۱۱۳-۱۱۴؛ صدرالدین محمد شیرازی، ص ۸۰-۸۱؛ همو، *شرح أصول الکافی*، ج ۱، ص ۳۷۵-۳۷۶؛ ص ۴۲۶؛ همو، *أسرار الآیات*، ص ۲۱۳.

۲۱. صدرالدين محمد الشيرازى، تفسير القرآن الكريم، ج ۱، ص ۲۵۱؛ همو، كسرأصنام الجاهلية، ص ۸۱؛ همو، شرح أصول الكافي، ج ۱، ص ۳۷۶.
۲۲. همو، الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة، ج ۵، ص ۳۴۹.
۲۳. همو، إيقاظ النائمين، ص ۵۵.
۲۴. همو، كسرأصنام الجاهلية، ص ۲۲۳.
۲۵. همو، المبدأ والمعاد، ص ۳۸۴؛ همو، شرح الهداية الأنثوية، ص ۲۰۷؛ همو، مفاتيح الغيب، ج ۱، ص ۱۳۱؛ همو، إيقاظ النائمين، ص ۵۴؛ همو، كسرأصنام الجاهلية، ص ۲۲۱.
۲۶. صدرالدين محمد الشيرازى، الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة، ج ۵، ص ۳۴۸.
۲۷. همو، تفسير القرآن الكريم، ج ۷، ص ۱۹۹-۲۰۰؛ همو، المبدأ والمعاد، ص ۳۸۰.
۲۸. همو، إكسیر العارفين (در ضمن الرسائل)، ص ۳۲۷.
۲۹. همان، ص ۲۶۲؛ صدرالدين محمد شيرازى، تفسير القرآن الكريم، ج ۷، ص ۴۰۵-۴۰۶.
۳۰. صدرالدين محمد الشيرازى، شرح أصول الكافي، ج ۱، ص ۴۴۸.
۳۱. همان، ج ۱، ص ۳۶۹-۳۷۰؛ صدرالدين محمد شيرازى، الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة، ج ۷، ص ۱۹۰؛ همو، تفسير القرآن الكريم، ج ۷، ص ۳۷۹-۳۸۰.
۳۲. همو، تفسير القرآن الكريم، ج ۴، ص ۶۲-۶۳.
۳۳. همو، تفسير القرآن الكريم، ج ۴، ص ۴۲۳؛ همو، شرح أصول الكافي، ج ۴، ص ۲۵۷.
۳۴. همو، الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة، ج ۹، ص ۲۸۶.
۳۵. همو، شرح أصول الكافي، ج ۲، ص ۱۶؛ ص ۱۰۴؛ همو، رساله سه اصل، ص ۷۰؛ همو، تفسير القرآن الكريم، ج ۲، ص ۶۹-۷۰؛ ج ۳، ص ۱۷۶؛ ج ۵، ص ۱۱۳.
۳۶. صدرالدين محمد شيرازى، شرح أصول الكافي، ج ۲، ص ۲۱۷؛ همو، إكسیر العارفين (در ضمن الرسائل)، ص ۳۳۴.
۳۷. همو، الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة، ج ۱، ص ۲-۳؛ همو، المبدأ والمعاد، ص ۱۰۰؛ همو، تفسير القرآن الكريم، ج ۳، ص ۱۷۶؛ ج ۵، ص ۱۰۸؛ ج ۶، ص ۲۱۴؛ همو، إكسیر العارفين (در ضمن الرسائل)، ص ۲۸۸.
۳۸. صدرالدين محمد الشيرازى، تفسير القرآن الكريم، ج ۵، ص ۲۹۹.
۳۹. همو، الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة، ج ۹، ص ۲۳۷.
۴۰. همان، ص ۲۸۸.
۴۱. صدرالدين محمد الشيرازى، تفسير القرآن الكريم، ج ۵، ص ۱۱۳.
۴۲. همو، الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة، ج ۱، ص ۲۱؛ ج ۳، ص ۴-۷؛ همو، تفسير القرآن الكريم، ج ۱، ص ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۵۲-۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۱؛ ج ۴، ص ۲۰۷؛ همو، شرح أصول الكافي، ج ۱، ص ۲۵۵، ۴۳۰.
۴۳. مرتضى مطهرى، مجموعه آثار، ج ۲۳، (انسان كامل)، ص ۱۸۲-۱۹۵.
۴۴. صدرالدين محمد الشيرازى، تفسير القرآن الكريم، ج ۳، ص ۲۸۹.
۴۵. همو، تعليقه بر شرح حکمة الاشراف، ص ۵۰۳.

٤٦. همو، الواردات القلبية (در ضمن الرسائل)، ص ٢٢٠-٢٢١.
٤٧. همو، شرح أصول الكافي، ج ١، ص ٤٤٩.
٤٨. همان، ج ١، ص ٤٨٦.
٤٩. همان، ج ١، ص ٤٤٩.
٥٠. صدرالدين محمد الشيرازي، تفسير القرآن الكريم، ج ١، ص ٤٧.
٥١. همو، الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة، ج ٩، ص ١٣٧؛ همو، المبدأ والمعاد، ص ٤٨١؛ همو، كسر أصنام الجاهلية، ص ١٨؛ همو، رساله سه اصل، ص ٩١-٩٢؛ همو، الشواهد الربوبية في المناهج السلوكية، ص ٢٥٤.
٥٢. صدرالدين محمد الشيرازي، الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة، ج ٧، ص ١٩١.
٥٣. همو، تفسير القرآن الكريم، ج ٤، ص ٤١٤.
٥٤. همو، شرح أصول الكافي، ج ١، ص ٤٤٩.
٥٥. همان، ص ١٠٩.
٥٦. صدرالدين محمد الشيرازي، المبدأ والمعاد، ص ٢٥١، ٢٥٥؛ و نیز: همو، تعليقه بر شرح حكمة الإشراق، ص ٤٩٨.
٥٧. همو، تفسير القرآن الكريم، ج ٥، ص ٢٩٩.
٥٨. همان، ج ٦، ص ١٠٣.
٥٩. صدرالدين محمد الشيرازي، الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة، ج ٧، ص ١٨٨-١٨٩.
٦٠. همان، كسر أصنام الجاهلية، ص ١٠٣-١١٩.
٦١. همو، تفسير القرآن الكريم، ج ١، ص ٤٥؛ همو، الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة، ج ٧، ص ١٨٦.
٦٢. همو، تفسير القرآن الكريم، ج ٦، ص ١٠٣-١٠٤؛ همو، كسر أصنام الجاهلية، ص ١٠١.
٦٣. صدرالدين محمد الشيرازي، رساله سه اصل، ص ١٥٩.
٦٤. همان، تفسير القرآن الكريم، ج ٧، ص ٢٦٨.
٦٥. همان، ج ٧، ص ٢٦١.
٦٦. صدرالدين محمد الشيرازي، في القضاء والقدر (در ضمن الرسائل)، ص ٢٣١.
٦٧. همان، تفسير القرآن الكريم، ج ٧، ص ٢٦١.
٦٨. همان، ج ٧، ص ٢٦٢-٢٦٦.
٦٩. صدرالدين محمد الشيرازي، تفسير القرآن الكريم، ج ٧، ص ٢٦٩-٢٧١؛ ج ٣، ص ١٨٩-١٩٠.
٧٠. همان، ج ٧، ص ٢٧٢.
٧١. صدرالدين محمد الشيرازي، تفسير القرآن الكريم، ج ٧، ص ٢٧٤.
٧٢. همان، ج ٥، ص ٤١٧.
٧٣. صدرالدين محمد الشيرازي، في القضاء والقدر (در ضمن الرسائل)، ص ٢٣٢.
٧٤. همان، ص ٢٢٩-٢٣٢؛ صدرالدين محمد الشيرازي، تفسير القرآن الكريم، ج ١، ص ٤٣-٤٧.
٧٥. صدرالدين محمد الشيرازي، كسر أصنام الجاهلية، ص ٢٢٥-٢٢٦.

۷۶. صدرالدین محمد الشیرازی، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، ج ۸، ص ۲۹۵.
۷۷. صدرالدین محمد الشیرازی، *مفاتیح الغیب*، ج ۲، ص ۵۴۸؛ همو، *کتاب العرشیة*، ص ۷۱؛ أبوالفضل علی الطبرسی، *مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار*، ص ۲۵۱؛ المولی محمد صالح المازندرانی، *شرح أصول الکافی*، ج ۱، ص ۱۱۷.
۷۸. صدرالدین محمد الشیرازی، *مفاتیح الغیب*، ج ۲، ص ۵۴۸؛ همو، *کتاب العرشیة*، ص ۷۱.
۷۹. همو، *مفاتیح الغیب*، ج ۱، ص ۲۲۱-۲۲۲.
۸۰. همو، *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۶، ص ۳۰۹-۳۱۰؛ ج ۳، ص ۲۸۹-۲۹۰.
۸۱. همو، *مفاتیح الغیب*، ج ۱، ص ۲۰۲، ۳۸۰؛ ج ۲، ص ۵۴۸؛ همو، *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۷، ص ۲۶۲؛ همو، *کتاب العرشیة*، ص ۷۱.
۸۲. صدرالدین محمد الشیرازی، *مفاتیح الغیب*، ج ۱، ص ۲۰۲.
۸۳. همو، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، ج ۹، ص ۱۳۷.
۸۴. همو، *کسر أصنام الجاهلیة*، ص ۲۲۶-۲۲۷.



منابع

- شیرازی، قطب‌الدین، شرح حکمة الإشراف، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا. (به همراه تعلیقات ملاصدرا)
- شیرازی، صدرالدین محمد، أسرار الآیات، مقدمه و تصحیح: محمد خواجوی، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۰ش.
- _____، إکسیر العارفین (در ضمن الرسائل، ص ۲۷۸-۳۴۰)، قم، مکتبه المصطفوی، بی‌تا.
- _____، ایفاظ النائمین، تصحیح، تحقیق، مقدمه و تعلیق: دکتر محمد خوانساری، به اشراف: سیدمحمد خامنه‌ای، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۶ش.
- _____، تفسیر القرآن الکریم، تصحیح: محمد خواجوی، قم، بیدار، ط.الثالثه، ۱۳۷۹ش.
- _____، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، بیروت، دار إحياء التراث العربی، الرابعة، ۱۴۱۰ق، ج ۱-۹.
- _____، رساله سه اصل، تصحیح: دکتر سیدحسین نصر، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱ش. (به انضمام منتخب مثنوی و رباعیات ملاصدرا)
- _____، شرح الهدایة الأثریة، چاپ سنگی، بی‌تا، بی‌جا.
- _____، شرح أصول الکافی، تصحیح: محمد خواجوی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، دوم، ۱۳۸۳ش، ج ۱، ۲، ۳ و ۴.
- _____، الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة، تعلیق، تصحیح و تقدیم: سیدجلال‌الدین آشتیانی، بیروت، مؤسسۀ التاریخ العربی، بی‌تا (افست چاپ دانشگاه مشهد).
- _____، فی القضاء و القدر (در ضمن الرسائل، ص ۱۴۸-۲۳۷)، قم، مکتبه المصطفوی، بی‌تا.
- _____، فی الواردات القلبیة (در ضمن الرسائل، ص ۲۳۸-۲۷۷)، قم، مکتبه المصطفوی، بی‌تا.
- _____، کتاب العرشیة، ترجمه غلامحسین آهنی، اصفهان، مهدوی، بی‌تا.
- _____، کسر أصنام الجاهلیة، تصحیح، تحقیق و مقدمه: دکتر محسن جهانگیری، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱ش.
- _____، المبدأ و المعاد، تصحیح: السید جلال‌الدین آشتیانی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ط.الثالثه، ۱۳۸۰ش.
- _____، مفاتیح الغیب (مع تعلیقات للمولی علی النوری)، قدم له: محمد خواجوی، بیروت، مؤسسۀ التاریخ العربی، ۱۴۱۹ق.
- _____، الطبرسی، أبوالفضل علی، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، قدم له: صالح الجعفری، نجف، مکتبه الحیدریة، ط.الثانیة، ۱۳۸۵ق.
- _____، المازندرانی، المولی محمدصالح، شرح أصول الکافی، ضبط و تصحیح: سید علی عاشور، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.
- _____، مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲۳ (انسان کامل)، تهران، صدرا، ۱۳۸۳ش.